

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نياشد تن من ميااد
بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Human Rights

حقوق بشر

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین – دهم اکتوبر ۲۰۱۶

انسان در قفسِ ددان

ملاشدن چی آسان، آدم شدن چی مشکل!!!

مثل نافذ و گویای بالا را مردم کابل با دیده بینا و وجدان بیدار ساخته و به دوران انداخته اند. این مثل آن قدر سر زبانها افتاده است، که به مشکل افغانی را می توان یافت، که آن را نشنیده باشد و استعمال نکند. این مثل با زبان حال و قال و به جار بلند نداء برمی دارد، که بین "ملا" و "انسان" فاصله ای ست، به پهنای زمین و زمان و به فراخی هردو جهان. با همین مثل ساده و در دو جمله بی پیرایه، به معرفت "ملا" پرداختیم و حیثیتش را خارج از "خط انسانیت" شناختیم و خدا ملا را روز نهد، ورنه سگ را چیه نعل می کند.

مثال بارز کارروائی "ملا و طالب" را در وطن خود در دوره منحوس مجاهدین و طالبان دیدیم و با تمام حجرات بدن خود لمس کردیم. اما در خارج وطن و در همسایگی در به پهلوی غربی خود: از مدت تقریباً چل سال بدین طرف، رژیم آخوندی ایران را می بینیم و دیده می رویم، که با چه ننگنامه و فضیحت عمل کرده و نام انسان را به زمین زده و روی انسانیت را سیاه کرده است. این رژیم متشکل از "دیو و دد" انسان نما اما هنوز بر سریر قدرت است و ننگ می آفریند.

درباره رژیم نازی همه خوانده و شنیده ایم، مگر اگر احیاناً کسی رژیم نازی را نشناخته باشد، برخیزد و رژیم ملائی و آخوندی ایران را به حیث مینوت و کاپی وافی بالاصل رژیم نازی به چشم سر از نظر بگذراند، که از بسا جهات سر رژیم نازی را هم خاریده است!!!

خواندن چند جمله و پارچه شعر کوبنده جناب ملک الشعراء، استاد محمد نسیم "اسیر" در صفحه ۳۰ سپتمبر پورتال "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان" انتقادی بود و عکس العملی بر مقامات امنیتی دولت آخوندی ایران در شیراز، که افغانان را در قفس انداخته و در معرض نمایش قرار داده بودند؛ عیناً همان

سان، که حیوانات را در باغ وحش در قفس کنند، تا خلاق به تماشا افتند و از اسارت حیوانات لذت برند. استاد اسیر از طبع وقاد خویش به موضوع پرداخته و ضمن پارچه ای کم نظیر با شرح اعجاز گونه این تراژیدی، ندا بر "سعدی" برداشته، فرماید:

....

ولی، شه—رداران شیراز تو نیند آگ—ه، از رمز و از راز تو
ز گفتار نیک—ت، نگیرند پند کنند آدم—ی را، بسی ریشخند
به آزار م—ردم، هوس می کنند پناه—نده را، در قفس می کنند

ولی اگر بر سبیل آمد گپ، بر یک نکته بسیار معمول و بس پیش پای افتاده، غور کنیم و اندر پیچیم: معمول است، که انسان حیوانات را رام خود می کند، اهلی می سازد و طوری، که مغز نیرنگباز و فریکارش حکم می کند، حیوان بیچاره و آزاد را در اسارت خویش در می آورد؛ به هر اسم و رسمی که باشد. مگر چنین کاری با انسانیت انسان، سازگار است؟؟؟
من می گویم، که نی و هرگز و هزاران هرگز، نی!!!
واه وا؛ چه انسانیت جانانه ای، که از "اسارت جانداران آزاد" لذت می برد!!!
بگذریم به اصل مسأله:

خداوندگار بلخ، حضرت مولانا جلال الدین محمد، که از افتخارات جاودانی سرزمین ماست، بیشتر از هشت صد سال پیش از امروز در "دیوان غزلیات" خود، همانا "دیوان کبیر" و موسوم به "دیوان شمس"، ضمن غزلی پرطنطنه و باشکوه، فرمود:

بنمای رخ، که باغ و گلستانم آرزوست بگشای لب، که قند فراوانم آرزوست
ای آفتاب حسن! برون آ، دمی ز ابر کان چهره مشعشع تابانم آرزوست

مولانا درین غزل، که بالاتر از حد معمول غزل و در واقع در جامه قصیده سروده شده است، صحنه را آراسته می رود، تا می رسد، به جایی، که مطلوب خود را بیان می کند:

دی شیخ با چراغ، همی گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
زین همهرهان سست عناصر، دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست
گفت—ند: یافت می نشود، جسته ایم ما گفت: آنک یافت می نشود، آنم آرزوست

این سه بیت، که به حیث قطعه ای مشعشع، مدام مورد استشهاد عجم قرار می گیرد، پیامی دارد صریح، برای انسانان، که بنی آدم، یا "ابنای آدم ابوالبشر" نامیده شده اند!!!
رژیم دندان "جمهوری اسلامی ایران" که، همیشه در صدد تطاول و دستبرد بر افتخارات تاریخی و فرهنگی همسایگان بوده است، اخیراً کوشید، که مولانای بزرگ را از افتخارات محض "ایران و ترکیه" ثبت مؤسسه معارف و فرهنگ ملل متحد بسازد. درین مورد خاص حتماً مقاله ای مستقل تقدیم خواهیم

کرد. اما فعلاً و دم نقد باید گفت، این کار رژیم ضد انسانی ایران، صرف نظر ازین، که حقکشی مسلم بر سرزمین زادگاه مولوی؛ یعنی "افغانستان" است، غافل است از میراث اصلی مولانا به وارثان و جهان انسانیت.

میراث مولانا، یک سلسله پیامهائی ست، که باید مد نظر گرفت و از دل جان در مراعات و تعمیلش کوشید. یکی از صدها و هزاران پیام حضرتش، ضمن قطعۀ بالا بیان گشته است!!! مگر در "فقس انداختن و به نمایش گذاشتن انسان" و آن هم "انسان مهمان" و "انسان پناهنده" و "انسان پناهنده همسایه و مهمان" با پیغام مولوی اندکترین هماهنگی دارد؟؟؟

هرگز و هزاران هرگز، که نی!!!

اگر رژیم "جمهوری اسلامی ایران" مباحثات به "مولوی" دارد، چرا به ندای مولوی گوش نمی دهد و میراث گرانبهایش را "نازی وار" لگدمال می کند؟؟؟ این رژیم خائن به انسان و انسانیت، به ندای بزرگان خود و بزرگانی، که بحق میراث کشور امروزی "ایران" هستند، هم گوش فرامی دهد؛ خوب دقت کنید، که دو ستاره منیر و به اصطلاح شیرین پشتو، "روشان" شیراز چه فرموده اند!!!

سعدی فرمود:

بنی آدم، اعضای یک پیکر اند	که در آفرینش ز یک گوهر اند
چو عضوی به درد آورد روزگار	دگر عضوها را، نماند قرار
تو کز محنت دیگران، بیغمی	نشاید، که نامت نهند آدمی

مصراع اول را، از دیر زمان است، که به شکل "بنی آدم اعضای یکدیگرند" می آورند و در مکتب هم همین قسم درس داده می شود. در حالی، که واقعیت امر چنین نیست، چون "اعضای یکدیگر" منطقاً درست نیست. درین باره سالها پیش مقاله ای در "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" نوشتم و بر موضوع روشنی انداختم. در آنجا آمده است، که:

"عضو" جزء یک کل است و "اجزاء"، اورگانهای آن "کل". همان قسمی، که منطق اجازه نمی دهد، که "اجزاء یکدیگر" بگوئیم، اینجا نیز با تابعیت از منطق اجازه نداریم "اعضای یکدیگر" بگوئیم. اما منطقاً می گوئیم، "اعضای پارلمان"، "اعضای یک کومیت"، "اعضای یک تیم"، "اعضای یک هیئت" و "اعضای کابینه". چون "پارلمان و کومیت و تیم و هیئت و کابینه" حیثیت "کل" را دارند، که هرکدام متشکل از اورگانها و اعضاء می باشند.

برگردیم به اصل موضوع:

سعدی با تبعیت از حدیث پیغمبر اسلام، انسانها را "اعضای" یک "پیکر زنده" خواند، و گفت، چون عضوی به درد آید، اعضای دگر نیز از آن متأثر می گردند. و بعد حکم صادر کرد:

کسی که از درد و رنج انسانی فارغ بماند، نمی‌توانش "آدم" خواند!!!

حالا، که مقامات امنیتی شیراز "انسانان" را در قفس می‌اندازند، مردم شیراز و احفاد سعدی، می‌آیند به تماشا و از دیدن رنج انسانهای "تحقیر شده"، لذت می‌برند. تکلیف ما در کجاست؟؟؟
درینجا باید از مردم شیراز و تمام مردم ایران گله کنیم، که چه گونه بیدردانه می‌بینند و بر دولت آخوندی اعتراض نمی‌کنند:

باکم از تُرکان تیرانداز نیست

طعنه تیرآورانم می‌کشد

و سالها بعد از سعدی، حافظ صدای خود را از حنجره "پناهنده افغان" بلند کرده فرمود:

ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه، اینجا به پناه آمده ایم

افغانها از بد حادثه نزد برادران خود پناه برده اند، و ببینید که برادران پناهدهنده چه می‌کنند:
ایشان پناهنده را در قفس می‌کنند و بر پیام سعدی و حافظ خط بطلان می‌کشند. افتخار کردن بر بزرگان، کاری‌ست، درست. ولی پیروی از گفتار و کردار و پند و اندرز بزرگان، فرض است و "فرض عین" بر همه پیروان!!!

مردم کابل در همه موارد مثل ساخته اند. مثلاً در همین مورد خاص گویند:

کتی گوشتش آشتی و کتی شورایش جنگی!!!

مردم ایران به نام بزرگان "ازخود" و "بیگانه" حریصانه افتخار می‌کنند، ولی بسا از آنها عار دارند که باری از فرمایشها و اندرزها و نصایح حکیمانه همین بزرگان متابعت نمایند!!!
ضمن سفرهای بیشمار از چار دانگ ایران، از شمال تا جنوب و از شرق تا غرب - از همدان و تهران تا کرمان و ایرانشهر و از مشهد و نیشاپور و زاهدان تا شیراز و اصفهان - خاطراتم را ثبت دفترها نموده ام. تعدادی را در سابق زیر عنوان "برگهائی از دفتر خاطرات ایران" در پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" منتشر ساختم، که تا ۲۲ قسمت رسید. مگر خاطرات بسیار بیشتر ازین است و شاید از یک صد هم تجاوز کند. امیدوارم، که روزی همه را تقدیم هموطنان ارجمند خویش نمایم. درین خاطرات فقط درد دل و به اصطلاح عربی "بث الشکوا"ی خود را از خواری و زاری و احوال آشفته و پریشان پناهندگان افغان در ایران، روی کاغذ ریخته ام.